

## مرزهای ساختاری دگرگونی سیاسی در ایران

[contact@korosherfani.com](mailto:contact@korosherfani.com)

کوروش عرفانی

شتاب گرفتن وقایع داخلی و بین المللی مربوط به ایران حکایت از فرا رسیدن ایام تغییر دارد. افزایش سرکوب در جامعه، بن بست جناحی درون نظام، احتمال انفجار اجتماعی، ورشکستگی اقتصاد دولتی، جنجال های قضایی، پرونده اتمی، و حساسیت بالای آمریکا و اسرائیل نسبت به این موضوع برخی از محورهای هستند که نشان می دهند یک تغییر سیاسی مهم در ایران بصورت اجتناب ناپذیر در می آید. تغییری که سرنوشت کشور را ما تا مدتها در اختیار خود خواهد گرفت. در چنین شرایطی باید دید که هر ایرانی چگونه می تواند نسبت به وقایع مختلف واکنش نشان داده و در راستای منافع طبقاتی یا ملی عمل کند. هدف از این نوشتار، نه وارد شدن در توضیح رخدادهایی مشخص است و نه تعیین یک خط فکری برای خوانندگان. لیکن تجربه ی تاریخی گرانمایی که در جریان 50 سال گذشته در ایران داریم سبب می شود که این بار با هشپاری و درک عمیق تری از وقایع وارد کنش گری سیاسی شویم. معمولاً بعد از بروز واقعه بدان می اندیشیدیم، این بار قبل از وقوع بدان فکر کنیم.

این بدیهی است که با نزدیک شدن زمان یک دگرگونی مهم در ایران، نیروهای فراوانی در داخل و خارج از کشور به ناگهان فعال خواهند شد و به صحنه ی عمل سیاسی پا خواهند گذاشت. انفعال و سکوت نزد افراد زیادی کنار گذاشته شده و بسیاری تلاش خواهند کرد به هر ترتیب نقشی، کوچک یا بزرگ، در آینده ی سیاسی کشور ایفا کنند. اتفاقی که در سالهای 1330 تا 1332 و در 1356 تا 1357 نیز صورت گرفت. اما تاسف بار بودن نتیجه ی هر دو مورد سبب می شود این بار منتظر نشویم که باز، شتاب وقایع، و رای خواست ما، به میدان آوردمان و باز برای چندمین و چندمین بار، حاصل زحمت و مقاومت مردم و فداکاری های مبارزان به دست رژیم غیر مردمی، غیر دمکراتیک و وابسته بسپاریم.

نوشته حاضر تلاش دارد تا به صورت موجز و به بیانی ساده، چند شاخص کلی و نظری را به دست دهد تا هرکس بتواند با در نظر داشتن آنها، سایر داده ها و وقایع را مورد تحلیل قرار داده و پاسخ خود را در قبال سؤالیهایی مانند سئوال های زیر تعیین کند :

از چه نیروی باید برای تغییر آفرینی در شرایط امروز ایران حمایت کرد ؟ از چه سازمانی ؟ چه تشکیلاتی ؟ چه اشخاصی ؟

از چه تغییری باید حمایت کرد ؟ در چه سطحی ؟ در چه مسیری ؟

مبنای قضاوت را چه قرار دهیم ؟ حرف ؟ عمل ؟ هر دو ؟

نقش قدرتهای خارجی را در این باره چگونه ببینیم ؟

سؤالیهایی از این دست البته نمی تواند پاسخ مطلق، قطعی، ثابت و منجمد داشته باشد، اما می توانیم در این باره برخی از شاخص های پاسخگویی را مرور کنیم.

### ساختار قدرت

تغییرات سیاسی در یک کشور می تواند از «درون» ساختار قدرت و یا از «بیرون» آن منتج شود. تغییری که از درون ساختار برخیزد به طور کلی برای حفظ ماهیت ساختار و تضمین بقای آنست. مانند کودتا یا رفرم از بالا. هدف از این دگرگونی ها ترمیم رو ساخت ها برای زیر سوال نبردن زیر ساخت ها و دست نزدن به ویژگی های زیربنایی و ماهوی آن می باشد. تغییرات درون ساختاری می تواند اختیاری یا اجباری باشد، اما در هر دو صورت، خصلت اصلی آن محدود بودن، تحت کنترل بودن و به خصوص پیشگیرانه بودن آنست. پیشگیری تغییرات بنیادی.

تغییراتی که از بیرون به ساختار قدرت تحمیل می شود می تواند روساختی (تغییرات شکلی، محدود، سطحی با اهداف مشخص موضعی یا مقطعی) و یا زیر ساختی (بنیادی، اساسی، سراسری، عمیق و دوام دار) باشد. بطور مثال بخشی از دستگاه قدرت در آمریکا و نیز اتحادیه اروپا از رژیم جمهوری اسلامی می خواهند به برخی از تغییرات روساختی تن در دهد تا آنها بتوانند بدون اشکال با وی به مراوده سیاسی و اقتصادی بپردازند.

برای شناختن سطوح تغییرگری باید اشاره کرد که ساختار قدرت در یک جامعه از چهار سطح تشکیل می شود :

- 1- دولت : مجموعه ی دستگاهها و نهادهایی که به مدیریت عملی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه مشغول هستند. دولت، ابزار اجرایی اعمال قدرت توسط حکومت است. دولت از قدرت اجرایی برخوردار است.
- 2- حکومت : مجموعه ی نهادهای قانونگذاری، قضایی و مجریه که بر اساس قوانین زیربنایی کشور، از جمله بر اساس قانون اساسی عمل می کند. حکومت بر اساس نوع رژیم شکل می گیرد و از قدرت قانونی برخوردار است.
- 3- رژیم : عبارتست از نوع و شکل حکومت گری بر یک جامعه که بصورت مدون در قانون اساسی آمده است. رژیم نهادهای قدرت را تعریف کرده و نوع رابطه ی میان آنها را تعریف می کند. مانند رژیم سلطنتی، رژیم جمهوری. رژیم از قدرت مشروعیت باید برخوردار باشد و این مشروعیت، در یک دموکراسی، باید از جانب مردم تضمین شود.
- 4- نظام : مجموعه ی نیروهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که قدرت را در وسیع ترین معنای کلمه در اختیار دارند. نظام یا «سیستم» متشکل از نیروهای اجتماعی حاکم بر سرنوشت جامعه می باشد که جایگاه تعیین کننده و برتر خود را از طریق رژیم، حکومت و دولت تعیین و تضمین می کنند.

## قدرت در جامعه طبقاتی

در یک جامعه طبقاتی نابرابر، نظام، متشکل از مجموعه ی نیروهایی هستند که در درون طبقه ی اجتماعی حاکم قرار می گیرند. این طبقه که در خود اقشار اجتماعی ممتاز جامعه را جای داده است از حیث شمار اندک است، اما بخش مهمی از دارایی جامعه را در اختیار دارد. در نظام طبقاتی، طبقه ی حاکم اقلیت بسیار کوچکی است که اکثریت بسیار بزرگ ثروتهای اقتصادی را در چنگ خود دارد. در مقابل، اکثریت عظیم جامعه باید به بخش اندکی از ثروتها رضایت دهد.

این رابطه ی نابرابر و غیر انسانی در چارچوب ساختار اجتماعی شکل می گیرد که در واقع، همان ساختار طبقاتی جامعه می باشد. این ساختار دارای یک نظم تاریخ مند است که به آن «نظم اجتماعی» می گویند. نظم اجتماعی در یک جامعه نابرابر، یک نظم طبقاتی می باشد. صاحبان قدرت جامعه را طوری سازماندهی و اداره می کنند که این نظم طبقاتی حفظ شود تا آنها از مزایای جایگاه برتر خویش بهره برند.

حفظ نظم اجتماعی مهمترین وظیفه ی «نظام» یا «سیستم» است که از ابزارهای مختلف استفاده می کند تا به این مهم بپردازد : رژیم سیاسی طوری باید شکل گیرد که در این مسیر عمل کند. اگر رژیم سلطنتی برای این منظور لازم باشد طبقه ی برتر متمایل به آن خواهد بود؛ اگر جمهوری لازم باشد به آن می گراید، و یا هر شکل بینابین دیگر. برای طبقه و اقشار حاکم مسئله ی شکل حکومت چندان مهم نیست، موضوع، محتوای آن است که باید منجر به تشکیل حکومتی شود که قدرت واقعی را در اختیار آنها گذاشته و حکومت، خود در خدمت منافع آنها باشد و نه در اختیار و در خدمت طبقات پایین جامعه. بنابراین، هر بار که تغییرات سیاسی در یک کشور ضروری و اجتناب ناپذیر می شود، طبقه ی حاکم طوری عمل می کند که این تغییر را در سطحی نگه دارد که به اصول، کارکردها و مبانی «نظام» یا سیستم آسیبی نزند و در حد تغییر دولت یا تغییر حکومت و یا حداکثر تعویض رژیم باقی بماند و هرگز به مرز «تغییر نظام» نرسد.

باید از نظر دور نداشت که بر اساس تقسیم بندی بالا، تغییر دولت به طور اجباری به تغییر حکومت منجر نمی شود، تغییر حکومت به طور اجباری سبب تغییر رژیم نمی شود و سرانجام تغییر رژیم به طور خودکار موجب تغییر «نظام» یا سیستم نمی شود. این در حالیست که جریان از آن سوی صادق است، یعنی :

تغییر نظام، تغییر رژیم را به اجبار با خود می آورد، تغییر رژیم، تغییر حکومت را بدنبال می آورد و سرانجام، تغییر حکومت، تغییر دولت را با خویش می آورد. بنابراین برای درک و پیش بینی سطح تغییرات آینده ی ایران باید بینیم کدام یک از دو مسیر بالا عمل می کنند. چه چیزی قرارست تغییر کند : دولت، حکومت، رژیم یا نظام (سیستم).

یکی از معیارها برای حمایت، یا عدم حمایت از یک نیرو، سازمان یا شخصیت سیاسی، درک این نکته است که چه سطح و چه میزان از تغییر را در آینده ی ایران پیش بینی می کند. آیا این نیرو می خواهد دولت تغییر کند ؟ یا خواهان تغییر حکومت است ؟ یا دگرگونی رژیم را می خواهد و یا اینکه، در جستجوی دگرگون ساختن «سیستم» یا «نظام» است ؟

## سطوح تغییرات سیاسی ممکن

بنا براین با توجه به اینکه تغییر مهمی در انتظار آینده ی کشورمان است باید بررسییم سطح، گستره، عمق و جهت آن تا چه حد است ؟ برای سنجش وضعیت کمی و کیفی تغییرات می توانیم به یک تقسیم بندی از نیروهای خواهان تغییر در ساختارهای قدرت در جامعه مراجعه کنیم :

**تغییر در ساختار دولت :** برخی از نیروهای کنش گر سیاسی که در داخل هستند، امیدوارند که از طریق تغییراتی در کابینه خاتمی و یا حداکثر شرکت در انتخابات آتی ریاست جمهوری اسلامی، مثلاً با رای دادن به فردی مانند میر حسین موسوی، زمینه را برای برخی از تغییرات در داخل کشور فراهم آورند. این نیروها که جبهه مشارکت، مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ... در آن یافت می شوند خواهان تغییراتی از این دست و در این حد هستند. از این طریق، آنها سقف دگرگون طلبی خود را بسیار پایین و در حد یک مانور سیاسی یا یک تغییر شکلی قرار می دهند. این امر با توجه به بافت و ماهیت اجتماعی و اقتصادی این نیروهای سیاسی قابل فهم است. آنها خود از بهره وران موقعیت طبقاتی ممتاز جدید در دو دهه ی گذشته هستند و به طور منطقی در پی آن نیستند که این موقعیت را با تغییراتی مهم تر زیر سؤال ببرند.

**تغییر در ساختار حکومت :** برخی از نیروها و شخصیت ها بر این باورند که جمهوری اسلامی، با بعضی از جرح و تعدیل ها ، مانند کاهش اختیارات ولایت فقیه و یا حذف نظارت استصوابی، می تواند به یک حکومت قابل پسند تبدیل شود. اغلب نیروهای مخالف موسوم به ملی-مذهبی در داخل کشور مانند نهضت آزادی و نیز پاره ای از شخصیت های اصلاح طلب معترض زندانی مانند اکبر گنجی و امثال وی خواهان تغییراتی در این سطح هستند. بسیاری از نیروهای «رادیکال اصلاح طلب» در این مقوله هستند. این نیروها نیز که خود در میان اقشار برتر جامعه هستند نمی خواهند که عمق دگرگون خواهی از این فراتر رود تا به طور احتمالی، منجر به خطر افتادن جایگاه های ویژه ی اجتماعی، اقتصادی و یا فرهنگی و امتیازات ناشی از آنها شود. آنها می خواهند رژیم دست نخورده بماند و تنها در سطح حکومت دگرگونی های حاصل شود. این خط قرمز آنها با قسمت عمده ی اپوزیسیون خارج از کشور می باشد.

**تغییر در رژیم :** بخش اعظم اپوزیسیون، بخصوص اپوزیسیون معروف به «برانداز»، خواهان تغییر رژیم هستند. یعنی خواهان تعویض رژیم جمهوری اسلامی با رژیمی دیگر از نوع سلطنتی یا جمهوری اما با ماهیت سیاسی دیگر. اپوزیسیون برانداز دو نقطه ی افتراق میان خود دارد : نخست در باره ی نوع رژیم سیاسی : سلطنتی، پادشاهی مشروطه، پارلمانی و یا جمهوری دمکراتیک، لائیک، سوسیالیستی و ...

دیگر در در باره ی روش سرنگون سازی رژیم می باشد. در این مورد چند نظر وجود دارد :  
- رژیم باید توسط قیام مردمی سرنگون شود، ( اتکاء به توان وسیع اقشار معترض و ناراضی مردم ؛ این بخش در اپوزیسیون برانداز نقش اقلیت را دارد.)

- رژیم باید توسط قدرتهای خارجی مانند آمریکا کنار زده شود. ( اتکاء به دخالت مستقیم نیروهای نظامی آمریکا برای متلاشی ساختن مقاومت حکومت جمهوری اسلامی و فراهم ساختن روی کار آمدن يك نیروی دیگر. خصلت وابسته ي این حکومت جدید برای این بخش از نیروهای اپوزیسیون یا اصلا مهم نیست و یا حتی يك مزیت محسوب می شود.)
- رژیم باید با حمایت قدرتهای خارجی از طریق فراندنم کنار زده شود. ( ترکیبی از حضور مردم و نیز حمایت مستقیم یا غیر مستقیم اما صریح و عملی خارجی. بخش کثیری از نیروهای اپوزیسیون و فعالان سیاسی در داخل و خارج از کشور دارای چنین موضعی می باشند.)

## اهمیت شکل سرنگونی

هر چند که نیروهای سیاسی اپوزیسیون در این مورد چندان شفاف عمل نمی کنند، اما باید توجه داشت که هر يك از این انتخاب ها بیانگر مواضع دیگری در پشت آن می باشد. باید فراموش نکرد که قدرت و شتاب تغییر آفرینی، پس از کنار زدن رژیم، تابع مستقیمی است از چگونگی سرنگون ساختن جمهوری اسلامی. هر يك از این روشهای سرنگونی از قدرت بسیج گری توده ها، از تداوم و از گستره ي متفاوتی برخوردار است و به همین نسبت، شدت و عمق دگرگونی های قابل تصور و ممکن بعد از سرنگونی نیز تعیین می شود. اگر رژیم با يك قیام توده ای مسلحانه کنار زده شود زمینه برای اقدامات دگرگون ساز بعدی همان نیست که با يك فراندنم تحت نظر سازمان ملل متحد. در مورد نخست، بواسطه ي حضور توده های مسلح، حکومت جایگزین جمهوری اسلامی می تواند اقداماتی مانند مصادره ي ثروتهای غارتگران بزرگ، سرمایه داران روحانی-بازاری و آقا زاده ها را صورت دهد، منابع همگانی و ثروتهای عمومی را ملی کند، جنایتکاران و غارتگران را پای میز محاکمه ي مردمی بکشاند. در حالی که يك فراندنم آرام، حکومت جایگزین را - هرچه که باشد - در چارچوبهای قانونی و اجباری حبس می کند. چارچوبهایی که خود منتج از وجود قوانین ضد مردمی مصوب دستگاه مقننه ي حاکم و یا قدرتهای خارجی هماهنگ با آنها تهیه و تنظیم شده است. چنانچه می بینیم چنین نوع تغییری در شیلی سبب شده است که حکومت های بعد از دیکتاتوری پینوشه هنوز در محاکمه این جنایتکار کمترین موفقیتی نداشته اند. زیرا آنها خود را موظف به اجرای قوانینی کرده اند که دیکتاتوری پینوشه وضع کرده است.

پس، فراندنم، شکل رام شده ي تغییر رژیم است. حاصل آن حکومتی از قبل اخته شده ي است ؛ فراندنم ابزاری است برای پرهیز از اشکال رادیکال تعویض قدرت. فراندنم سعی می کند توده ها ي ناراضی را از تسلیح و طغیان گرایي باز دارد تا مبدا پایه های نظام (سیستم) به خطر افتد.

نمونه ي مشخص این فرایند رام سازی نیروهای رادیکال را درباره ي نیروهای مسلح مجاهدین در عراق (ارتش آزادیبخش) دیدیم. آمریکا که نخستین و بزرگترین مدافع جهانی نظام های طبقاتی در جهان است، با تروریست خواندن این تشکیلات و بعد با حمله و خلع سلاح آنها و سپس با فشارهای مشترک همراه با اروپاییان، مجاهدین را واداشت تا برای حفظ بقای خویش، از شکل مسلح سرنگون سازی رژیم دست برداشته و نوعی از فرایند تعویض قدرت را در پیش روی گیرند که در صورت موفقیت، سبب حفظ سیستمی می شود که مطلوب سرمایه داری آمریکاست. سیستم طبقاتی مبتنی بر اراده ي بخش خصوصی که از حمایت کامل حکومت برخوردارست. فراندنم سبب می شود که حتی نیروهایی مثل مجاهدین، تحت فشار مستقیم آمریکا، ناخواسته و در بهترین حالت، به ابزار تغییر رژیم و وسیله ي حفظ نظام (سیستم) تبدیل شوند.

**تغییر در نظام :** اندک نیروهایی در میان کنش گران سیاسی ایرانی، خواهان تغییر سیستم اقتصادی و اجتماعی حاکم هستند. این نیروهای اندک، در عین حال، نماینده ي خواست اکثریت عظیمی از جامعه ي ایرانی هستند که تنها تغییراتی بنیادی و اساسی می تواند سرنوشت شان را تغییر دهد و نه هر سطح و هر شکل از تحول سیاسی. مدافعان تغییر زیر

بنیابی در جامعه ایران نمی‌تواند هر نوع از تغییر سیاسی را تأیید کند، حتی اگر واقعیت تحقق آن در نظر بگیرند. آنها نمی‌توانند به هر نوع از تعویض رژیم دل ببندند. مبارزان ضد نظام (ضد سیستم)، سرنگونی رژیم را از طریق یک قیام سراسری توده‌ای و مبتنی بر عناصر مسلح مردمی دنبال می‌کنند. زیرا فقط این شکل از سرنگونی رژیم است که فضای اجتماعی و بستر سیاسی را برای آغاز تغییراتی اساسی در سطوح مختلف اقتصاد، جامعه و سیاست آماده می‌کند. تا زمانی که در مقابل نیروهای مسلح حافظ نظام که به سرعت هم تحت امر رژیم جدید در می‌آیند یک نیروی پرتوان عملیاتی مردمی وجود نداشته باشد، هیچ ضمانت اجرایی برای آغاز اقدامات اساسی و زیر بنایی مانند بازگرداندن میلیاردها دلار ثروت بر باد رفته به خزانه‌های یک دولت مردمی و مصادره هزاران ساختمان و برج مسکونی برای بی‌خانمان‌ها و حاشیه‌نشین‌ها و رسیدگی به غارت‌ها انجام نخواهد شد. هر نیروی سیاسی که به رعایت حقوق مالکیت خصوصی، در معنای سرمایه‌داری آن، تن دردهد نمی‌تواند حرکت مهم و رادیکالی را برای میلیون‌ها ایرانی محروم و غارت‌شده صورت بخشد.

در نبود یک استراتژی نبرد مسلحانه‌ی توده‌ای و یا قیام اجتماعی متشکل از نیروهای طبقات محروم و غارت‌شده‌ی جامعه، هر گونه تغییر سیاسی در ایران، حتی اگر در حد «تغییر رژیم» باشد، نتیجه‌ای جز تداوم مطلق یا نسبی روابط نابرابر و ضد انسانی میان طبقه‌ی برتر استثمارگر و طبقات کهنتر و استثمارشده نخواهد داشت. چندان مهم نیست که چه نیرویی می‌خواهد در جریان این تعویض رژیم، قدرت را بدست گیرد: سلطنت طلب‌ها، ملی‌گراها، مجاهدین یا ... آنچه مهم است اینکه، کنار زدن رژیم باید تابع پارامترهای مردمی مانند حضور مسلح توده‌ها در صحنه باشد و نه تابع زدو بند میان آمریکا، اروپا و اپوزیسیون در وراي اراده‌ی مردم ایران. هرگونه معامله بر سر خلق، حاکمیت آینده را فاقد مشروعیت اجتماعی می‌سازد، هر چند که ممکن است این حاکمیت از مشروعیت سیاسی برخوردار باشد. در این باره نباید فراموش کرد که همگویی این طیف سیاسی غیر رادیکال بر حمایت طبقه‌ی متوسط حساب می‌کند که طبقه‌ای است که به دلیل جایگاه اجتماعیش پیوسته ابزار غارت اکثریت جامعه توسط اقلیت اجتماعی حاکم می‌شود.

بدین صورت می‌بینیم که امر مهم، تعویض رژیم، یعنی جایگزینی برنامه ریزی شده و مطلوب آمریکا نیست، مهم، برای نیروهای رادیکال، نابود ساختن رژیم از طریق قیامی است که باید دستگاه‌های سرکوب و ماشین نظامی، انتظامی، اطلاعاتی و امنیتی حکومت فعلی را درهم کوبد تا مردم بتوانند بدون ترس از سرکوب حکومت جدید، خود به اعمال قدرت و مدیریت در سطوح مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی بپردازند. هر نوع تغییر رژیمی که دستگاه سرکوب رژیم فعلی را سالم در اختیار رژیم بعدی قرار دهد، گامی است در جهت تضمین تداوم نظام (سیستم).

## واقع‌گرایی سیاسی

با تقسیم بندی‌های مانند آنچه در این مقاله آمد می‌توان چشم اندازی از نوع و گستره‌ی تغییری که در ایران آینده فرا خواهد رسید داشت و بر اساس باورهای طبقاتی یا ضد طبقاتی، هم جبهه‌ی خود را انتخاب و هم میزان و جهت و مسیر فعالیت‌های خویش را تعیین کرد. مهم این است که در مقطعی چنین حساس از تاریخ کشورمان هر یک از ما بدانیم در کجا قرار داریم.

برخی ممکن است با اشاره به ضعف‌های عمده‌ی اپوزیسیون و نیز متلاشی شدن پتانسیل اعتراض‌گری و مبارزه‌جویی توده‌های مردم، این سؤال را مطرح کنند که آیا تصور مبارزه‌ی ضد نظام (آنتی سیستم) قدری دور از واقع نیست؟ آیا بهتر نیست با پذیرش آنچه هست به یکی از سطوح اولیه تغییرگری تن درهیم تا قدری فضای دموکراتیک در جامعه بوجود آید و سپس به فکر مبارزه‌ای دیگر باشیم؟

البته حتی اندکی واقع‌گرایی ما را به چنین نتیجه‌گیری می‌رساند، اما نباید واقع‌گرایی را با کوتاه آمدن نسبت به منافع توده‌های محروم جامعه ایرانی در هم آمیخت. توده‌هایی که به دلیل پدیده‌هایی چون درصد آموزش پایین، فقر فرهنگی، استبداد پذیری ناخواسته، مظلومیت اجتماعی و معیشت ورزی روزانه هرگز امکان مادی و محتوایی دسترسی به

ابزارهای سیاسی و تبلیغاتی در دسترس طبقات بالا یا متوسط جامعه را ندارند تا از حق تاریخی خود در جریان تحولات تاریخی جامعه ای که در آن زندگی می کنند به دفاع بپردازند. انسانهایی که برای دفاع از خود نیازمند یک فرصت تاریخی هستند که بتواند به آنها عنصر آگاهی و دانش مبارزاتی را منتقل کرده و اجازه دهد که با تشخیص های طبقاتی درست و یک باور عملی خود را برای کنش گری آماده سازند. تا بحال هرگز در تاریخ ایران هیچ تغییر سیاسی در جهت منافع این میلیونها ایرانی مظلوم صورت نگرفته است، هر چند که تحولات بسیاری شاهد سوء استفاده از نیروی این افراد توسط قدرت طلبان متعلق به طبقات دیگر بوده است.

برای یکبار هم که شده اقشار و طبقات همیشه محروم و استثمار شده ی جامعه ی ایرانی، این همیشه بازندگان تاریخ سیاسی معاصر ایران، باید نمایندگانی هشیار و وفادار در بین فعالان و بازیگران سیاسی داشته باشند. کسانی که به هیچ عنوان و بخاطر هیچ مصلحت اندیشی ناشی از واقع گرایی صرف و فاقد دید ضد طبقاتی و یا حتی تحت تاثیر «ناخود آگاه طبقاتی» خویش، به نوعی از تغییر طلبی تن در ندهند که در آن، بار دیگر منافع این طبقات ستمکش نادیده گرفته شده و قدرت، در بالای سر آنها دست به دست شود. نگارنده بر این باور نیست که جامعه ی ایرانی در حال حاضر توان شکل دهی به یک قیام توده ای متکی بر عناصر اجتماعی مسلح خود را دارد. از این بسیار دور هستیم. اما این شکل از تغییر می تواند به عنوان یک الگوی کنش گری، راهنمای فعالیت های نیروهای رادیکال باشد. چنین باوری کمک می کند که در کنار اکثریت مطلق فعالان سیاسی که به تلاش در راه ایجاد یک تغییر سیاسی در یکی از رده ها و سطوح روبنایی جامعه مشغولند، تعدادی هم باشند که خط اصولی مبارزه رادیکال و زیربنایی را با جدیت دنبال کرده و به خاطر مسائلی مانند ترس، فرسودگی، مصلحت اندیشی، حفظ بقا، سهم در قدرت، طبقاتی اندیشی و غیره تن به یک تغییر سیاسی بدون حضور توده های صاحب حق نمی دهند. کسانی که به مبارزه ضد ساختاری نه به عنوان یک مفهوم نظری بلکه به عنوان یک استراتژی مبارزاتی معتبر و قابل اجرا نگاه می کنند.

تعویض رژیم در آینده ی نه چندان دور در ایران ممکن خواهد شد، اما آنچنان که از سیر وقایع و وادادگی بخش اعظم اپوزیسیون در مقابل اراده ی پر هیبت غول آمریکا بر می آید، تعویضی مثل همیشه از بالای سر خلق مظلوم و غارت شده ی ایران و باز در جهت اقلیتی بتواند در سایه ی امنیتی که رژیم آینده باید برایش برقرار کند همچنان با تکیه بر استثمار انسان از انسان به بهره وری از کار میلیونها ایرانی ستمکش ادامه دهد و هم اربابان خارجی را از این خوان یغما سیر سازد و هم مطامع خود را ارضاء کند. این چرخه ی باطل تغییرگری از بالا همچنان به عنوان یگانه الگوی دگرگونی آفرینی سیاسی در ایران ادامه دارد. از زمان مشروطیت، تا انقلاب سال 57 به نام مردم و حتی تا به امروز. این طلسم تاریخی هرگز به نفع پایین ترین رده های طبقاتی جامعه نخواهد شکست زیرا آنان با این روند تعیین گری از بالا هرگز نمی توانند در مقطعی از تاریخ از حیث شناخت طبقاتی و سازماندهی و تشکیلات مبارزاتی از سایر طبقات برتر جامعه پیشی گیرند. می ماند معدود کسانی که با پایگاه طبقاتی متفاوت، باید نسبت به این واقعیت تاریخی آگاهی یابند و برای تغییر آن همت کنند. اما نه تغییری «قهرمان» وار و ذهنی، بلکه هوشمندانه و عینی گرایانه. برخلاف تصور کودک منشانه ی بسیاری از مدافعان این طبقات اجتماعی، هیچ نیرویی نمی تواند توده های محروم را بدون دخالت فعال و آگاهانه ی خودشان نجات دهند؛ این توده ها باید برای نجات تاریخی خویش خود در صحنه باشند و بجنگند. نباید به وکالت از آنان مبارزه کرد، باید کمک کرد که آنان به شعور اجتماعی تشخیص گر و دانش مبارزه ی بنیادی مجهز شوند تا خود را سازماندهی و تبدیل به بازیگران فعال تغییر سرنوشت تاریخی خود شوند. باید به قدرت درک عملی این طبقات احترام گذاشت و تجربه ی آنان را هم ارزش نظریه پردازي های مفهومی خود دانست و برای آنان طوری کار کرد که این طبقات مستقل و متکی به خود پرورش یابند تا بدون نیاز به وکیلان مبارزاتی برخاسته از سایر طبقات، به مبارزه ای جانانه و استراتژیک برای نجات حیات اجتماعی و انسانی خود از تباهی فقر مادی و معنوی اقدام کنند.

## درک علت مبارزه ی رادیکال

از این روی، مبارزه ی رادیکال ساختار شکن که مورد نظر این نوشتار است نه از احساسات ناشی از رمانتیسم انقلابی کلاسیک پیروی می کند نه از تفکری خشونت طلب و هرج و مرج خواه؛ ریشه ی این تفکر مبارزاتی در این است که هیچ طبقه ای، هیچ قشری و هیچ انسانی حق ندارد با اختصاص ناعادلانه ی ثروتها و امکانات یک جامعه، میلیونها انسان دیگر را به طور نسبی یا مطلق در فقر مادی و عدم رشد فکری نگاه دارد و آنها را از حق رفاه مادی و سعادت انسانی محروم سازد. نه هیاهوی جهانی شدن، نه قداره بندی یک ابرقدرت، نه اتحاد شوم و به ظاهر متنازع مثلث دچار بحران امپریالیسم-صهیونیسم-ارتجاع و نه هیچ نگرش برخاسته از آسان طلبی و یا ناخودآگاه طبقاتی نباید باعث شود که خصلت ضد انسانی و ضد تکاملی نظام طبقاتی در ایران و در سایر جوامع جهان از یاد برده شود. انسان مورد بهره کشی واقع شده نمی تواند طعم رفاه، آزادی و آرامش را بچشد و بدین واسطه امکان تحقق و ماده کردن استعدادها ی انسانی خویش را نخواهد یافت. انسان جامعه ی طبقاتی انسانی است ناقص، نا شکوفا، نیمه بشر و محکوم به مردن قبل از مرگ.

هم از این روی، درکنار سایر نیروهای سیاسی، که به فراخور درک طبقاتی خود از شرایط، در پی ایجاد سطحی از تغییرات روبنایی منطبق با منافع خاص خویش هستند، وظیفه نیروهای رادیکال، دردمند و مردم دوست است که در شرایط فعلی، که ایران آبستن وقایع مهمی است، با دیدی بنیادی و انسانی بر مسائل، دچار احساسات، شتاب زدگی و برداشت های سطحی نشده و خود را آماده سازند که اگر نه در آینده ی بلافصل و نزدیک، در آینده ی میان مدت، بتوانند زمینه ی بروز یک حرکت مردمی خودجوش ضد سیستم را آماده سازند. برای این منظور نیروهای همسو با این برداشت، باید از هم اکنون خود را آماده سازند تا در فردای دست بدست شدن رژیم سیاسی در ایران بتوانند بدون تاخیر و قبل از استقرار دستگاههای امنیتی رژیم جدید، بطور گسترده در میان توده ها ریشه دوانده و زمینه ی شکل دهی به یک « ضد قدرت اجتماعی» رادر مقابل «قدرت سیاسی» جدید آماده سازند. این ضد قدرت باید بتواند با استفاده از فضای دموکراتیک موقت و نیم بندی که حاکم می شود، حداکثر نیروهای متعلق به طبقات محروم جامعه را به دو عنصر «آگاهی طبقاتی» و «دانش مبارزاتی-تشکیلاتی» مجهز سازد تا از درون این توده ها و قبل از آنکه دیر باشد، تشکل هایی سیاسی و صنفی به صورت خودجوش برای دفاع از منافع طبقاتی خود شکل گیرد. تشکل هایی مانند شوراهای خودگردانی، مدیریت محلی، اتحادیه های صنفی، انجمن های اجتماعی، گروه، سازمان و حزب... برای چنین کاری نیروهای مدافع تغییرات زیربنایی باید از حالا خود را آماده و مجهز کنند: مجهز به دانش نظری، مجهز به شناختی عینی از ویژگیهای اجتماعی، فرهنگی و ارتباطاتی توده ها، مجهز به منابع مالی و عملیاتی، مجهز به وسایل ارتباطی مناسب و سرانجام مجهز به شبکه ای وسیع از ارتباطات نزدیک و هدفمند میان افراد همفکر و همسو... همه ی این آماده سازی ها و پیش بینی ها سبب می شود تا بتوان قبل از آغاز سرکوب آینده - چه سیاه باشد چه سفید -، کاری سراسری را در میان توده ها آغاز کرد. کاری که باید موفقیت خود را نه فقط در کمیت که در کیفیت کنش جستجو کند.

در پایان باید به طور صریح گفت که مبارزه ی ضد سیستم و ساختار شکن مورد پسند نیروهای سیاسی که دارای نگرش های طبقاتی سلطه گرا هستند نمی باشد. این نوع مبارزه رادیکال مطلوب نیروهایی که دارند به طور مستقیم و غیر مستقیم از آمریکا می خواهند تا به آنها یاری دهد قدرت را در ایران بدست گیرند نیست، مطلوب آنهایی که به دنبال آند تا با فراندومی، تایید جابجایی قدرت از نمایندگان بخشی از سرمایه داری را به نمایندگان بخش دیگری از سرمایه داری از رای مردم بگیرند نیست، مطلوب همه ی کسانی که خلق برایشان شعار مبارزه است نه مرجع شعور آن، نیست، مطلوب نیروهایی که می گویند فعلا ساکت تا اینها بروند بعد ببینیم چه می شود نیست... به همین دلیل، بی شک، دفاع از این بینش رادیکال و عمل کردن در راه آن نا ملایمات، دشواری ها و حتی خطرات خود را دارد، هم در این رژیم و هم در رژیم جایگزین آن. اما نیروهای مدافع استراتژی رادیکال می توانند با رد فرهنگ مرگ سالار خود را به راحتی تسلیم سرکوبگری دستگاه های امنیتی این رژیم ها نکنند. باید در پی یافتن روشهای حفظ حیات خود برای پیشبرد این مبارزه بود، مبارزه با زندگان پیش می رود نه با

مردگان. بنابراین «حفظ بقای هدفمند» باید مد نظر باشد، لیکن حفظ بقایی که نباید هرگز به بهای زیر سؤال بردن اصالت این نوع از مبارزه باشد. اعتقاد عمیق به ضرورت و چرایی این نوع از مبارزه سبب می شود که اصل را بر این قرار دهیم که اگر در مسیر این مبارزه و با رعایت استراتژی حفظ بقای هدفمند، در جایی از راه، ضرورت فداکاری برای تحقق این آرمان مطرح شد، برایمان جای تاسفی نباشد، زیرا چه چیزی باارزشتتر از این که فداکاری فردی ما، نجات جمعی میلیونها انسان محروم از انسانیت را به همراه خواهد داشت. این هزینه ی رهایی انسانهاست از استثمار مادی و قحطی معنوی. این مرگ فردی، بهای حیات جمعی است.

\* \*

[www.korosherfani.com](http://www.korosherfani.com)  
28/7/2004